

## به سوی جامعه‌شناسی امنیت\*

مؤلف: کوین کلمنتس

تاریخ ارائه: ۱۳۸۴/۱۱/۷

مترجم: محمدعلی قاسمی

تاریخ تأیید: ۱۳۸۴/۱۲/۱۰

### چکیده

امنیت واقعی چیست و چگونه امکان دستیابی به آن وجود دارد؟ پرداختن به این سؤال نیازمند بازبینی در نظرات متفکران قبلی به خصوص نظرات متفکران مکتب رئالیسم است که امنیت را در سایه حضور دولتی قوی با سازوبرگ نظامی فراوان و در چارچوبهای متکی بر جبر و خشونت جستجو می‌کنند. نویسنده اعتقاد دارد که این تعریف، بیشتر ناامنی را در پی خواهد داشت. بنابراین برای دستیابی به امنیت واقعی و پایدار باید در مفاهیم موجود در باب امنیت تجدید نظر و آن را در فرآیندهای بنیادی‌تری همچون ارزش‌های فرهنگی، فرآیندهای اجتماعی‌سازی، وفاق و همکاری جمعی جستجو کرد و به عبارت دیگر، از منظر جامعه‌شناسانه به آن نگریم. از این‌رو مقاله حاضر، هم تحلیلی است و هم صبغه تجویزی دارد و به این پرسش پاسخ می‌دهد که چه مؤلفه‌هایی به ایجاد احساس ایمنی کمک می‌کنند و کدام روابط اجتماعی - سیاسی و اقتصادی بیشترین امکان ایجاد حداکثر امنیت را برای افراد، ملت‌ها و کل کره زمین دارند؟ برای این منظور نویسنده مفهوم امنیت را در چارچوبی جامعه‌شناختی و در عین حال کل‌نگرانه طرح و تبیین می‌کند تا سه سطح فردی، ملی و بین‌المللی را دربرگیرد. به نظر وی این دیدگاه جامع نیازمند تبیین نسبت امنیت با دو مقوله ایدئولوژی و مرز در برداشت جامعه‌شناختی آن است.

کلید واژه‌ها: جامعه‌شناسی امنیت، امنیت ملی، نگرش واقع‌گرایانه، نظم داخلی.

## مقدمه

«امنیت» یکی از مفاهیم نسبتاً بی‌معارضه و مفروض است که طیف وسیعی از اعمال سیاسی، نظامی و اجتماعی را توجیه می‌کند. در سطوح ملی و بین‌المللی، رهبران سیاسی و نظامی به «امنیت ملی» استناد می‌کنند تا به نظام‌ها و دستگاه‌های قهری و قهرآمیز دولت (نیروی نظامی، پلیس، قوه قضائیه و سازمان‌های جاسوسی سری) مشروعیت بخشند. شرکت‌های بیمه، علی‌الخصوص بیمه‌گران درمانی، امنیت یا «آرامش روانی»<sup>۱</sup> را با بیمه‌کردن مشتریان در مقابل انواع مشکلات و حوادث، به فروش می‌رسانند. در سطح محلی شرکت‌های خصوصی فعال در تولید و فروش سخت‌افزارهای امنیتی، از طریق ارائه سیستم‌ها و ابزارهای امنیتی مانند دزدگیرها، مراقبت‌های الکترونیک، محافظان شخصی و غیره به حراست از شرکت‌ها، خانواده‌ها یا افراد می‌پردازند. مجموعه گسترده‌ای از سایر گروه‌ها نیز وجود دارند که تنها هدف آنها تنظیم و حفظ امنیت و ایمنی<sup>۲</sup> صنعتی است.

گروه‌های «نگهبان محله» می‌کوشند جوامع خاصی را در مقابل طیفی از تهدیدات احتمالی از طریق شبکه‌های غیر رسمی شهروندان حفاظت نمایند. در ایالات متحده آمریکا تعداد زیادی از افراد به خرید اسلحه دستی و دیگر سلاح‌ها مبادرت می‌ورزند تا با تهدیدات تصویری یا واقعی علیه امنیت شخصی خود مقابله کنند.

برای دولت‌ها، شرکت‌های بیمه، بنگاه‌های امنیتی یا افراد جویای سلاح جالب نیست از آنها پرسیده شود که آیا اقدامات‌شان «امنیت» واقعی را به ارمغان می‌آورد یا نه؟ همچنین از نظر آنها اتخاذ دیدگاه انتقادی یا نسبی‌نگر در خصوص معنای امنیت نیز جالب به نظر نمی‌رسد. بالعکس گروه‌های مذکور بر این واقعیت اصرار دارند که امنیت کالایی قابل فروش یا حداقل «چیزی» قابل اکتساب است که ویژگی‌های دقیق آن را «متخصصان خصوصی یا دولتی امنیت» مشخص می‌کنند. این بدان معناست که در بیشتر مباحث پیرامون امنیت توجه اندکی به ماهیت نسبی آن و حتی آگاهی ناچیزی نسبت به شیوه‌هایی وجود دارد که بدان وسیله به فرآیندهای امنیتی در حوزه روابط میان افراد و میان مردم و طبیعت می‌پردازند.

1. Peace of Mind

2. Safety

این مقاله می‌کوشد تا برخی از این پرسشها را مطرح ساخته و برخی ابعاد جامعه‌شناسی امنیت را مشخص نماید. به طور خاص این مقاله مخالف آن است که امنیت متغیری وابسته (چیزی که باید در نهایت و به شکل مطلق به دست آید)، احتمالی و یا اقتضایی<sup>۱</sup> به حساب آید. هدف آن است که بتوان امنیت را به مثابه فرآیند اجتماعی اساسی (عضو متحول لیکن لاینفک همه روابط)، مطرح ساخت که بدون آن زندگی بی‌معنا و نسبتاً خطرناک می‌شود.

از این رو مقاله حاضر، هم تحلیلی است و هم صبغه تجویزی دارد. مسأله این است که چه مؤلفه‌هایی به ایجاد احساس ایمنی کمک می‌کنند و کدام روابط اجتماعی - سیاسی و اقتصادی بیشترین امکان ایجاد حداکثر امنیت را برای افراد، ملت‌ها و کل کره زمین دارند؟

این امر به معنای چالش با دیدگاههای غالب نخبه‌گرا در مورد امنیت است که آن را متغیری می‌دانند که در درجه اول از وجود دولت قوی و ساز و برگ نظامی فراوان نشأت می‌گیرد. همچنین دیدگاهی را در مورد امنیت به وجود می‌آورد که بر اساس آن امنیت در نهایت توسط دولت و نهادهای حقوقی تضمین می‌شود. لیکن آنچه منشأ امنیت بوده و مهمترین مصداق تظاهر و بروز آن به حساب می‌آید، در فرآیندهای بنیادی‌تری نهفته است که در بطن جامعه جای دارند. بنابراین، ارزشهای فرهنگی، فرآیندهای اجتماعی‌سازی، وفاق و همکاری اجتماعی، احتمالاً از مهمترین عوامل ایجاد امنیت واقعی هستند نه نظامهای دولتی قوی که قدرتشان بر نیروی نظامی یا دیگر صور اقدامات و خط‌مشی‌های قهرآمیز و اجباری متکی است.

امنیت را به عنوان متغیری احتمالی ناشی از دولت ملی قوی دانستن (همانگونه که بیشتر متفکران رئالیست / نئورئالیست چنین می‌اندیشند)، ناگزیر به این معناست که قدرت اجبارآمیز دولت که در نهادهای انتظامی و نظامی متبلور می‌شود، اهمیتی به مراتب بیش از اهمیت واقعی آن در حفظ نظم داخلی و صلح بین‌المللی یافته است. این دیدگاه مضیق نسبت به امنیت که بر مؤلفه‌هایی مانند توانایی تهاجمی - دفاعی، برآورد تهدیدات راهبردی و سناریوهای متکی بر بدترین حالت ممکن، مبتنی است، موجب توسعه فرهنگ بهره‌برداری از تسلیحات در میان دولت‌ها و شهروندان آنها می‌شود که به طور طبیعی میل به ایجاد ناامنی را بیشتر می‌کند.

حامیان دیدگاه رئالیستی مدعی‌اند که استفاده مشروع از قدرت و نیروهای نظامی است که ضامن ارزشهای ملی بوده و حاکمیت قانون نیز به واسطه آنها ضمانت اجرایی می‌یابد. یکی از مدعیات اصلی این مقاله آن است که چنین نگرشی به امنیت ملی، بیشتر ناامنی به بار آورده است و غالباً موجب می‌شود که مردم در مقابل دولت قرار گرفته و از مفهوم و فرآیندی که برای بقایشان اهمیت بنیادی دارد، بیگانه شوند. تداوم نظامهای اجتماعی، حفظ نظم اجتماعی و ایجاد محیطهای بالنسبه ایمن را با تکیه بر فرآیندهای مصالحت‌آمیز و به دور از خشونت بهتر می‌توان تبیین کرد. این امر از آن روست که تبادلات به دور از خشونت در بیشتر کشورهای جهان هنوز بر تبادلات خشونت‌بار می‌چرید. این امور را باید قاعده به حساب آورد؛ اما فرآیندهای قهرآمیز استثناء بر قاعده می‌باشند. برپایی رژیم‌های امنیتی ملی بر پایه فرضی معکوس جفا در حق فرآیندهایی است که به واقع اصل بقاء را در طول زمان تضمین می‌کنند.

بنابراین نظریه پردازان مدرن / پست‌مدرن، دیگر نیازی ندارند که برای همیشه خود را به دیدگاههای بدبینانه و تیره و تار درباره طبع بشر محدود سازند. دیدگاههایی که توسط هابز و مکتب رئالیستی که وی به ایجاد آن کمک نمود، مطرح شده‌اند. مفهوم‌سازی مجدد در حوزه امنیت و توجه به شیوه‌هایی که حق را به روشها و ابزارهایی بدهد که بیشتر اشخاص از طریق آنها امنیت واقعی را احساس کنند، می‌تواند شیوه‌های خلاقانه‌تری را برای مواجهه با وحشیگری، سبیت، تهدیدات، هراس و نگرانی ارائه کند. نهادینه شدن مفهوم امنیت در فرآیندهای بنیادین اجتماعی می‌تواند دیدگاههای سیاسی حاکم را در این مورد به چالش طلبیده و شهروندان را به آن سمت هدایت کند تا به این سؤال پاسخ دهند که آیا نهادهای تأسیس شده برای ایجاد امنیت واقعاً آنچه را که وعده می‌دهند، فراهم می‌آورند؟

درسهای بسیاری را می‌توان از انقلابات سیاسی چند ماه اخیر آموخت [مقاله در اولین سالهای دهه ۹۰ میلادی نوشته شده است]. اول آنکه تغییرناپذیر پنداشتن مناسبات بیشتر مبتنی بر کیفیت تصورات ماست تا واقعیات اجتماعی و سیاسی دوم آنکه، قدرت و مشروعیت نظامهای دولتی به رضایت افراد تحت حکومت بستگی دارد. شهروندانی که احساس می‌کنند دولت بیشتر ناامنی ایجاد می‌کند، حق دارند تا مقامات و مسئولین را برکنار کنند. آنان صرفاً بر

مبنای حس شهودی یا آموخته امنیت که دین اندکی به اقدامات دولت داشته یا اساساً مدیون آن نیست، می‌توانند به این کار اقدام کنند.

### الف. امنیت چیست؟

امنیت واژه‌ای است که به شدت از تعریف می‌گریزد و حتی عملیاتی کردن آن نیز دشوارتر است. بیشتر جامعه‌شناسان این مفهوم را به طور کامل نادیده می‌گیرند و بر واژگانی همچون قدرت، اقتدار، نظم و کنترل متمرکز می‌شوند. آنان بر مواردی مانند فرآیندهای انتخاباتی، گروه‌های ذینفوذ، سازماندهی و جامعه‌پذیری سیاسی تأکید می‌کنند.

از سوی دیگر علمای سیاست چنین می‌پندارند که مفهوم امنیت اساساً به معنای بقای دولت ملی است و بدینسان خود را با تلاش برای تعریف تفصیلی آن آزار نمی‌دهند. اما در عوض می‌پندارند که امنیت به حفظ تمامیت و حرمت دولت و حراست از ارزشهای ملی در مقابل دشمنان خیالی یا واقعی مربوط می‌شود. (۱) در عمل این امر باعث شده تا امنیت به صورت لاینفکی با فعالیت‌های دیپلمات‌ها، متخصصان امنیتی، پرسنل نظامی، سیاستمداران و علمایی که به مطالعه عملکرد این افراد می‌پردازند، همراه شود. بنابراین امنیت آن چیزی می‌شود که نخبگان امنیت ملی می‌گویند. به طور معمولی تلاش اندکی صورت گرفته تا معلوم شود که آیا این دیدگاهها به واقع با آرای دیگر قوای دولت یا دیدگاههای وسیعتر شهروندان منطبق است یا نه؟

از این رو، امنیت مفهومی سازمان‌دهنده فرض می‌شود که علمای سیاست (به ویژه تحلیل‌گران روابط بین‌الملل و مسایل استراتژیک) و همکاران بوروکرات آنان بدون بحث و چون و چرا به کار می‌گیرند (البته باری بوزان و آرنولد ولفرز دو استثنای مهم می‌باشند). (۲) در واقع بیشتر مطالعات تجربی در روابط بین‌الملل و مطالعات استراتژیک فقط به توصیف فرآیندهایی می‌پردازند که وضع موجود را در داخل حفظ می‌کنند و به رقابت اصلی بین دو ابرقدرت هسته‌ای در سطح جهان تداوم می‌بخشند. هرچند که این رقابت نیز اینک از رواج افتاده است. رقابت مذکور در ۴۵ سال اخیر به طور انحصاری موجب گرایش به سمت ارائه

تعاریف سیاسی و نظامی از امنیت شده است که با تعریف‌های جامعه‌تر اجتماعی - فرهنگی مبیئت دارند.

تعریف لغوی «امن» و «امنیت» به این شرح است:

«رهایی از خطر یا مخاطرات و یا لطمات، ایمنی روانی، رهایی از هراس یا تردید، مشوش نبودن یا فقدان عدم اطمینان، نبودن احتمال ناکامی، چیزی که ایمنی می‌دهد و اطمینان می‌بخشد، رهایی از خطر یا مخاطره، ایمنی، رهایی از تردید، تشویش یا هراس، اطمینان، چیزی که برای اطمینان از اجرای تعهد به ودیعه گذاشته شده است و وثیقه» (۳) ریشه لاتین کلمه (Security)، واژه (Securus) است که در لفظ به معنای «بدون دغدغه» می‌باشد. لذا امنیت از آن دسته فرآیندهای اجتماعی نشأت می‌گیرد که مخاطرات را می‌کاهند و در عوض وضعیت عادی، پیش‌بینی‌پذیری و اطمینان متقابل را تقویت می‌کنند. انتظار رهایی کامل از تشویش، ناممکن و به لحاظ اجتماعی نامطلوب است زیرا قدری عدم اطمینان و تعارض<sup>۱</sup> خصوصیت ذاتی زندگی است و بدون آن انسان‌ها دچار رکود می‌شوند، آموختن را متوقف می‌سازند و به خیالپردازی پایان می‌دهند.

مسئله اساسی این است که تا چه میزان عدم اطمینان و ناامنی برای ارائه تلاش خلاقانه و بهینه لازم است و چه وقت ناامنی بر جامعه و افراد آن اثرات منفی می‌گذارد؟ افرادی که به ورزشهای عامه‌پسند نظیر پرش از ارتفاع، کوهنوردی، کایت‌سواری و نظیر اینها می‌پردازند به ناامنی دست می‌یازند تا با آن امنیت و ثبات زندگی روزمره را ختشی و جبران کنند. در حالی که دیگرانی که در شرایط بسیار پرخطر و در لبه‌های مرگ و زندگی زیست می‌کنند، آرزو دارند تا اقلی از امنیت را به دست آورند تا بقای خویش را تضمین کنند.

این ماهیت دو پهلوی امنیت است که چنین مسایلی را برای تحلیل‌گران و سیاست‌گذاران پدید می‌آورد. چیزی به نام امنیت مطلق وجود ندارد. بنابراین میزان بهینه خطرپذیری را فقط به صورت تجربی و در تعاملات می‌توان مشخص نمود. ما نیازمند حداقلی از انسجام شخصیتی هستیم تا بتوانیم به صورت اجتماعی عمل کنیم. چنین انسجامی از تجارب ناشی از فرآیند جامعه‌پذیری موفق، نظیر روابط نزدیک بین والدین و کودکان نشأت می‌گیرد. این امر می‌تواند

پایه‌ای برای سایر برخوردها در مدرسه، کلیسا، محل کار، فضاهای عمومی و فعالیت در اوقات فراغتمان به حساب آید. با اینکه در مراحل اولیه فرآیندهای جامعه‌پذیری، عناصری از تهدید وجود دارند، لیکن این عناصر به اندازه فواید «رفتار مقبول اجتماعی» مؤثر و اثربخش نیستند. آنان که می‌کوشند امنیت را با تهدید و مجازات تبیین و همسان سازند (مسئولین امنیت ملی، پلیس و جانیان مسلح)، در اقلیت به سر می‌برند. بسیاری از افراد در بیشتر کشورهای جهان در روابط شخصی خویش، اعمال محدودیت و مقابله به مثل می‌کنند و بنابراین شرایط ضروری برای تعامل اجتماعی باثبات و امن را فراهم می‌آورند. اگر هر کس بر پایه تهدید / ضدتهدید و بداندیشی نسبت به دیگران عمل نماید، حیات اجتماعی‌اش محال خواهد بود. این البته بدان معنا نیست که هیچ تهدیدی وجود ندارد؛ بلکه ناامنی صرفاً نتیجه جامعه‌پذیری اشتباه‌آمیز است. حیات اجتماعی عادی، رفتار توأم با آرامش، امنیت اجتماعی - سیاسی و اقتصادی بر چیزی غیر از اجتناب از خطر و مخاطرات استوار است. این امر بر میل به عمل همراه با احساس اعتماد متقابل و البته این انتظار که غالباً اعتماد فرد به دیگران جبران می‌شود، مبتنی است. اما وایلد اوسکی متذکر می‌شود:

«زندگی به این اندازه سر راست و مستقیم نیست. زیرا در بیشتر اوقات امنیت و خطر در اشیاء و اعمال واحدی وجود دارند. تحت شرایط صحیح (یا غلط)، هر چیزی که برای زندگی لازم است می‌تواند فلج‌کننده یا کشنده باشد: آب می‌تواند غرق کند؛ غذا می‌تواند مسموم کند؛ هوا ممکن است خفه کند. اطفال بدون خطر برای مادران متولد نمی‌شوند. بدون مواجهه با خطرات بيشمار هم نمی‌توانند، بزرگ شوند. بنابراین هدف کشف چگونگی پرهیز از خطر نیست. زیرا این امر محال است. بلکه چگونگی بهره‌گیری از خطر است به گونه‌ای که بیشتر خیر برساند و کمتر شر. جستجوی امنیت نوعی دودوزه‌بازی است. زیرا اگر اصل موضوعه ارتباطمندی پذیرفته شود، گزینه‌ای وجود نخواهد داشت که زیان‌آور نباشد.» (۴)

از این رو امنیت مفهومی بسیار ذهنی است و تنها زمانی معنای واقعی می‌یابد که سؤالات بیشتری مطرح کنیم. سؤالاتی که ما را قادر می‌سازند تا امنیت را بر حسب بازیگران، گروهها، سازمانها، جوامع، ملت‌های خاص و مانند آن مورد ملاحظه قرار دهیم. امنیت برای آنکه معنای

محصلی داشته باشد، باید بر پایه چیزی قرار گیرد. امنیت برای چه کسی، برای چه کاری و تحت چه شرایط یا اوضاع و احوالی برقرار می‌شود؟

مثلاً، خانواده‌ها معمولاً به عنوان نمونه بارزی از محل امن به حساب می‌آیند. با اینکه این امر می‌تواند در مورد بیشتر خانواده‌ها و در بیشتر جوامع صحیح باشد، اما اقلیت قابل توجهی نیز وجود دارند که برای آنها این جوامع صمیمی، بسیار ناامن و حتی عرصه خشونت و ستیز است. تصدیق این گفته به معنای احتجاج علیه نهاد خانواده نیست، بلکه برای فهم این مهم است که گاه عاملی مثل صمیمیت نیز می‌تواند مورد سوءاستفاده قرار گرفته و مصداق شکنندگی و آسیب‌پذیری همه حیات اجتماعی باشد. بنابراین امنیت چیزی نیست که در نهایت به دست آید، بلکه هر مبادله اجتماعی نمایانگر فرصتی برای پررنگ کردن عناصری است که اطمینان مجدد را تقویت می‌کنند، اعتماد را بالا می‌برند و یا بالعکس موجب اتفاقات پیش‌بینی ناشدنی و آشوب‌سازانه می‌شوند. جوامع فقط در طول زمان به بقای خود ادامه می‌دهند زیرا بیشتر بازیگران، رفتار اطمینان‌بخش را بر رفتار برهم‌زننده ثبات ترجیح می‌دهند.

زنان بیش از مردان نسبت به شکنندگی امنیت آگاهند. از این رو دریافت‌های آنان از منافع شخصی، منجر به تعامل با دیگر زنان و مردان می‌شود که هدف آن تقویت اعتماد، اطمینان و اجتماع است. این امر به برداشت‌های متفاوتی از امنیت منتهی می‌شود. در نظام تفکر جدید در حوزه امنیت ملی و جهانی باید نقدهای فمینیستی را هم جای داد زیرا نقدهای مذکور بر ضرورت سنگین‌تر کردن کفه راه‌حلهای جمعی<sup>۱</sup> نسبت به راه‌حلهای فردی، تأکید می‌کنند. نوتروپ (۵) به پیروی از باکان<sup>۲</sup> می‌گوید:

«مردان بیشتر از زنان عاملیت‌محورند و به حراست از خویشتن، ابراز وجود و خودگستری<sup>۳</sup> میل دارند؛ در حالی که زنان بیشتر جماعت‌محورند و به همراه بودن با اشخاص دیگر علاقه‌مندند. از این رو مردان منزوی‌تر، بیگانه‌تر و تنها تر از زنانند که به معاشرت تمایل دارند.»

1. Communal

2. Bakan

3. Self - expansion



نوتروپ با اذعان به اینکه مردانی نیز وجود دارند که جماعت‌محور می‌اندیشند و زنانی هم هستند که عاملیت‌محور فکر می‌کنند، می‌گوید:

«... مردان برای اندیشیدن، عمل‌کردن و برقراری ارتباط به شیوه فردی وقت و انرژی بیشتری را صرف می‌کنند در حالی که جمع را نیز در کانون توجه قرار می‌دهند. هر یک از این دو رویکرد یا «واقعیت» که غالب باشند به تعاریف متفاوتی از امنیت و خطر منجر خواهند شد. کارول گیلیگان در اثر خود در مورد تحول اخلاقی، «واقعیت» عملیتی امنیت را بر حسب اصالت فرد، تفکیک و دستاورد تعریف می‌کند و وجود خطر را در صمیمیت می‌داند. وی تصریح می‌کند در حوزه «واقعیت» اجتماعی، امنیت بر حسب ارتباط و مراقبت و خطر بر اساس تفکیک تعریف می‌شود.» (۶)

واضح است که اینها قطب‌هایی هستند که باید برای تعامل سالم حفظ شوند. تأکید بر یکی از دو سر طیف مشکلات خاص خود را دارد. به بیان نوتروپ:

«قابلیت آمیختن نگرانی و دغدغه خویش و غیر، ایده‌آلی است که می‌تواند بر تصمیمات مربوط به عمل در نزد هر دو تأثیر بگذارد. مراقبت از طفل ظاهراً نیازمند ترکیب متمایزی از عاملیت و ارتباط جمعی است نسبت به دفاع از خویشتن در مقابل کیف‌زن.» (۷)

فارغ از چگونگی ایجاد تعادل بین این دو، شواهد فراوانی وجود دارد که نشان می‌دهد زنان به شیوه‌هایی متمایز از بیشتر مردان برای کسب و تضمین امنیت شخصی خود می‌کوشند و برداشت‌های متفاوتی هم از امنیت ملی و بین‌المللی دارند. مفروض قرار دادن این نکته که دیدگاه‌های «مدیران امنیت ملی» مرد در مورد مردان و زنان به یکسان معتبر است، شیوه‌های متفاوتی را که زنان برای تضمین امنیت خویش به آنها مبادرت می‌ورزند، نفی می‌کند. این انگاره تفاوت‌های جنسیتی را تحریف کرده و دیدگاه‌های زنان را تحت‌الشعاع آرای مردان قرار می‌دهد.

از سوی دیگر این امر می‌تواند به نادیده‌گرفتن موجودیت و حقوق زنان منجر شده و نسبت به آنها در حوزه گفتمان امنیت ملی بی‌تفاوتی ایجاد نماید.

نگرش‌های فمینیستی در مورد امنیت (۸) برای استدلال‌های این مقاله فوق‌العاده مهم‌اند، زیرا هر دو بر نیاز به روابطی که مستلزم ارتباط بوده و وابستگی متقابل را تسهیل نماید، تأکید

می‌کنند. فمینیست‌ها بر ضرورت توجه افراد، گروهها، سازمانها و دولت‌ها به کیفیت روابطشان و توافقات صریح و ضمنی در خصوص فضاهای فیزیکی، عاطفی، فکری و اجتماعی که اشغال می‌کنند، تأکید دارند. با این حال حتی در اینجا نیز آنچه «فضای نسبتاً امنی» را برای رفتار اجتماعی عادی به وجود می‌آورد، موجب تفاوت‌های مهم جنسیتی و طبقاتی می‌شود.

«حتی بسیاری از چیزهای خالی از غرض نظیر «مفاهیم» نیز فوق‌العاده جنسیت‌زده‌اند. افراد و گروه‌های دارای شأن و قدرت بیشتر، فضای بیشتری به دست می‌آورند. آنان فضای خصوصی «غیرقابل نقض» بیشتری دارند. در حالی که فضا محدود است و همواره در معرض هجوم افراد و گروه‌هایی قرار دارد که از شأن و قدرت کمتری برخوردارند. مطالعات روانشناختی اجتماعی رابطه این نکته را با مقوله جنسیت به وضوح تمام آشکار کرده است. مردان (دست‌کم در جوامع غربی) محدوده نسبتاً وسیعی از فضا را در اطراف خویش دارند که توسط دیگران، بجز مردان دارای شأن بالاتر، هرگز نقض نمی‌شود. زنان در موقعیت‌های اجتماعی چشمگیر از فضای کمتری برخوردارند و بیشتر در معرض فشارهای اجتماعی و تحقیر جنسیتی قرار دارند. در مورد زنان، فضا متضمن سوءاستفاده فیزیکی در همه اشکال است. همچنین از لحاظ فضای روانشناختی نیز زنان بیشتر در معرض مواردی نظیر آزار جنسی، خشونت‌های لجام‌گسیخته و سوء استفاده‌های فراوان قرار دارند.» (۹)

گزاره‌های بین شخصی نوتروپ در سطح بین‌المللی نیز به کار می‌رود. ملت‌های کوچک و قربانی مانند گرانادا، پاناما، لیتوانی، نیکاراگوا، نیوزیلند، ساموا، جامائیکا و استونی نسبت به ملت‌های مهم و استراتژیک آسیب‌پذیرترند و می‌دانند که منافع آنان به بهترین وجه با خط مشی‌هایی که همکاری و اجماع را ارتقاء می‌بخشند تأمین می‌شود. از این‌رو احتمال آنکه کشورهای بزرگتر، از سازمان ملل و دیگر ارگان‌های بین‌المللی چندجانبه برای تضمین منافع ملی خویش استفاده کنند، بیشتر است. (۱۰)

بنابراین در عین وجود عناصر عام در قاموس امنیت، برخی علایق امنیتی بسیار خاص هم یافت می‌شوند که از موقعیت ساختاری گروه‌های مختلف در جامعه و میان ملت‌ها نشأت می‌گیرند. (۱۱) پس مناسب است که به طور یکسان به «حوزه‌های امنیت» یا «اجتماعات امنیت» بیاندهشیم؛ همانند شیوه‌ای که مایکل والزر در کتابش با عنوان «حوزه‌های عدالت» بدان اشاره

کرده است. (۱۲) ترسیم خطوط این حوزه‌ها و چگونگی ربط آنها به یکدیگر ممکن است موجب تشدید تناقضات بین امنیت‌جویی فردی، ملی و بین‌المللی شود و به سطوح بالاتری از هماوایی و هماهنگی بین آنها بیانجامد. برای مثال اغلب مدیران امنیت ملی چنین می‌پندارند که تصمیمات آنان اثرات مثبت بین‌المللی دربرخواهد داشت و خود به خود در حوزه داخلی، امنیت فردی و گروهی را تقویت خواهد نمود. شواهد این انگاره مبهم است و شایسته است مردم سؤال کنند که چگونه و به چه شیوه‌ای این تصمیمات می‌توانند روابط امن‌تر، وابستگی متقابل بیشتر و اجتماعی واقعی‌تر را در داخل و خارج به وجود آورند؟

بنابراین مهم است که نسبت به دیدگاه‌های انحصارگر و تنگ‌نظرانه در خصوص امنیت که دعاویشان به هر دو جنسیت، همه طبقات، همه شهروندان و همه مردم تعمیم داده می‌شود، شکاک و ظنین باشیم. تعریف امنیت باید به حدی گسترده باشد که شیوه‌های گوناگون کسب امنیت و افزایش آن را توسط افراد و گروه‌ها شامل شود و در عین حال باید به اندازه‌ای مضیق باشد که معیارهای ارزشی به دست دهد تا بر حسب آنها در مورد توانایی تأمین امنیت و اقدامات مربوط به آن قضاوت مطلوبی اعمال شود. بنابراین به عنوان یک تعریف عملیاتی می‌توان امنیت را نوعی فرآیند اجتماعی بنیادین (با برخی ویژگی‌های خود به خودی و خودجوش) دانست که هدف آن به وجود آوردن اجتماعات (فضاهای) اجتماعی، سیاسی و اقتصادی نسبتاً امن است. چنین جوامعی به افراد امکان می‌دهند تا زندگی کنند، تحرک داشته باشند و به فرهنگ، زبان و هویت‌شان، بدون هراس از تهدیدات خشونت‌آمیز مستقیم یا غیرمستقیم وفادار بمانند. روابط جامع، هم علت و هم معلول چنین فضاهای امنی است و بر روابط مخرب و تهدیدگر مسلط خواهند شد. (۱۳) مشخصه جوامع امن وجود نهادهایی است که همکاری میان شهروندان و حل و فصل مسالمت‌آمیز منازعات و تحول اجتماعی توأم با آرامش را تسهیل می‌نمایند.

این تعریف دارای ابعاد تحلیلی و هنجاری است و محیط‌هایی را توصیف می‌کند که در آنها بیشتر مردم احساس ایمنی دارند؛ لیکن این نکته را هم دربرمی‌گیرد که جامعه امن، با پیوندها و تعهدات اجتماعی قوی، بیش از جوامعی که عمدتاً بر امکانات فهرآمیز و تعهدات قراردادی غیراجتماعی تکیه می‌کنند، برای افراد امنیت به بار می‌آورد. در مورد اخیر رژیمها

ممکن است بتوانند قانون و نظم را در داخل و توازن قوا را در خارج تضمین کنند، لیکن به صورت شگفت‌آوری بیش از دولت‌های «ضعیف‌تر» که امکانات قهرآمیز کمتری نیز در اختیار دارند، آسیب‌پذیرند. دلیل این امر آن است که تعهدات قراردادی همانند تعهدات اجتماعی انعطاف‌پذیر نیستند و افراد را قادر نمی‌سازد که به محاسبه مخاطرات پرداخته و ماجراجویانه عمل کنند. روشن است که جوامع صنعتی مدرن آمیزه‌ای از روابط اجتماعی و قراردادی هستند. بنابراین هر گاه توازن به یکی از دو سمت متمایل شود، جامعه به اشکال گوناگون آسیب‌پذیر خواهد شد. جوامع اجتماعی قابل پیش‌بینی‌اند اما ممکن است کسالت‌آور و ملال‌انگیز نیز باشند. جوامع قراردادی هرچند ممکن است از فضای آزادانه‌ای برخوردار باشند، لیکن تحت فشارهای نیرومند برای گریز از مرکز قرار دارند. باز هم امنیت واقعی زمانی محتمل است که ترکیب صحیحی از هر دو عنصر در آن وجود داشته باشد. جوامع کوچک نظیر نیوزیلند، نروژ و سوئد به پایانه اجتماعی مایل‌اند، حال آنکه جوامع بزرگتر نظیر ایالات متحده و اتحاد شوروی (سابق) به قراردادی متمایل دارند.

نظریه‌پردازان رئالیست و نئورئالیست (۱۴) چنین استدلال می‌کنند که تعریف عملیاتی فوق واقعیت‌های سیاسی بنیادین (قدرت، زور و توان نظامی) را کنار می‌گذارد و راه حلی برای «معمای امنیت» ارائه نمی‌دهد. (۱۵) در عین حال دیدگاه‌های دیگری نیز وجود دارند که شمول بیشتری از واژه امنیت را در بر می‌گیرند و ارائه مفاهیم باثبات‌تر، معمولی و کم‌خطرتری از امنیت را برای اشخاص، ملت‌ها و کل جهان ممکن می‌سازند.

گرچه این تعریف به وضوح در سنت ایده‌آلیستی و تحولی قرار دارد، اما واقعیت آن است که جایگزینی برای مفهوم ایده‌آلیستی - اتوپایی امنیت وجود ندارد. (۱۶) همواره مبارزه برای کسب و حفظ سطوح معقولی از امنیت وجود دارد و نمی‌توان نقش مداوم و مهم دولت را در وضعیت‌های مختلف و یا استفاده از زور و قوه قهریه را در سطح ملی و بین‌المللی نادیده گرفت. باید در نظر داشت که ارائه دیدگاه‌های مضیق و محدود نظامی، آنگونه که مدیران امنیتی آن را ترسیم می‌کنند، توانایی افراد و جنبش‌های اجتماعی برای تعیین میزان اثرگذاری اقدامات فردی، ملی یا بین‌المللی خاص در تأمین امنیت را از میان می‌برد. در تحلیل نهایی، افراد تنها بازیگرانی هستند که قادرند مشخص کنند که آیا اقداماتی که دولت یا اصناف به قصد

تقویت امنیت انجام می‌دهند، به واقع آن را تأمین می‌کند یا نه در بیشتر مباحثات امنیت ملی، این دغدغه‌های فردی به اندازه‌علاق متخصصان امنیتی مورد توجه قرار نمی‌گیرد.

ارتباط آشکار امنیت با فرآیند اجتماع‌سازی و توسعه فضاهای امن، معیارهای مهمی برای افراد، جنبشهای اجتماعی و رهبران سیاسی فراهم می‌کند تا مشخص سازند که رفتاری خاص شبکه امنیت را تقویت یا تضعیف می‌کند. برای نمونه اگر اقدامات افراد و حکومت‌ها، شرکت‌های بزرگ یا سازمانهای بین‌المللی به گسترش روابط همگراکننده منجر نشود، احتمالاً ناامنی کوتاه و بلندمدت و امکان سوق به سمت تهدید و ضدتهدید به وجود می‌آورد. اگر اینها به مفهومی گسترده از امنیت با مجموعه‌ای از تعهدات و مسئولیت‌های تحت مذاکره (محلی، ملی، بین‌المللی) بیانجامد، احتمالاً امنیت تقویت خواهد شد.

## ب. ایدئولوژی و امنیت

علاوه بر تأثیر عمیق جایگاه ساختاری بر تعاریف امنیت، مفروضات ایدئولوژیک و فلسفی خاص نیز دارای تأثیراتی در این حوزه هستند.

تاکنون از تأثیر تفاوت نگرشهای فکری / ایدئولوژیک بر دریافت‌های ذهنی از امنیت، بحث نکرده‌ایم اما روشن است در منظر کسانی که دیدگاه رئالیستی / نئورئالیستی و محافظه‌کارانه اتخاذ کرده‌اند و کسانی که جهان‌بینی ایده‌آلیستی / تحولی دارند، امنیت دارای معانی متفاوتی است. در عین حال در هر دوی این مجموعه تقسیم‌بندیها (که باز هم می‌توانند تقسیم شوند)، افرادی وجود دارند که مایلند امنیت را به صورت مضیق مفهوم‌بندی کنند و اشخاصی هم هستند که می‌خواهند دیدگاهشان جامع‌تر باشد. این تقسیم تا حدودی به موازات تقسیمی است که در مطالعات صلح بین کسانی که دغدغه اصلی‌شان صلح منفی است و کسانی که به صلح مثبت (به دست آوردن صلح و عدالت) علاقه‌مندند، صورت می‌گیرد. هر یک از دیدگاههای جامع و انحصاری مربوط به صلح و امنیت، منافع و مضار خود را دارند. نفع و ضعف اصلی دیدگاه مضیق آن است که به دولت‌محوری تمایل دارد و به مسایل قدرت، سیاست، نفوذ و اقتناع می‌پردازد و به طور کلی از متغیرهای روانی، اجتماعی و اقتصادی غفلت می‌ورزد. اشکال مهم دیدگاه جامع نیز آن است که پیچیدگی زیادی ارائه می‌کند و اغلب تعیین

اینکه کدام مکانیسم‌ها برای دریافت نتایج حائز اهمیت‌اند، دشوار است. لیکن اگر بخواهیم مانع از آن شویم که «متخصصان خشونت» پارامترهای مبحث امنیت را تعیین کنند، لازم است با دیدگاه جامعی آغاز کنیم و سپس به نظریات و دیدگاه‌های مضیق‌تر و انحصاری‌تر برگردیم.

تفاوت عمده دیدگاه رئالیستی و ایده‌آلیستی در مورد امنیت به درجه خوشبینی یا بدبینی مربوط می‌شود. دیدگاه ایده‌آلیست ترجیح می‌دهد از بهترین مفروضات و نه بدترین آنها آغاز کند. دلیل این امر آن است که (به رغم برخی جنگ‌های طویل‌مدت و نسل‌کشی) تاریخ بشر تا حدود زیادی توأم با صلح بوده است.

«جنگ که این چنین برجسته در کتب تاریخی مطرح می‌شود، دشوار بتواند بیش از ده درصد انرژی و زمان بشریت را مصروف خویش سازد. ۹۰ درصد یا مابقی شامل کشت و کار، بذرپاشی، درو کردن، بافندگی، ساخت و ساز و غیره بوده است.» (۱۷)

فارغ از اینکه شخص کدامیک از دیدگاه‌های ایده‌آلیستی یا رئالیستی را اتخاذ می‌کند امنیت، نسبی و ذهنی می‌شود. هیچ امنیت مطلق وجود ندارد و پیگیری و کوشش برای یافتن آن نامعقول است. همه ما بسته به زمینه و بستری که خود را در آن می‌یابیم و همچنین سرشت روابطی که در آن قرار داریم، کم و بیش دارای امنیت هستیم. حیات خلاقه متضمن آسیب‌پذیری قابل توجهی است. حتی اگر حیات مسئولانه، متضمن به حداقل رساندن مخاطرات باشد؛ هیچ راهی وجود ندارد که بدان وسیله، هر فرد، گروه یا ملتی را به صورت مطلق آسیب‌ناپذیر یا ایمن سازد. لیکن با آشکارساختن اقدامات ضمنی و شهودی که افرادی برای حفاظت از خویش اتخاذ می‌کنند و نیز با تجزیه و تحلیل شیوه‌های تعیین چگونگی احساس امنیت توسط مفروضات ایدئولوژیک متفاوت، باید بتوانیم تعامل بین اقدامات فردی - اجتماعی و سیاسی در توافق بر سر فضاها و جوامع بالنسبه امن و همچنین نحوه حفظ آنها را تجزیه و تحلیل نمائیم.

### ج. به سوی برداشتی کل‌نگرانه از امنیت

باری بوزان (۱۸) و کنت والتز (۱۹) بر این نکته تأکید دارند که حتی‌الامکان دیدگاهی کل‌نگرانه نسبت به امنیت اتخاذ شود تا سه سطح نظام فردی، ملی و بین‌المللی حفظ شوند.

«مفهوم امنیت آنچنان افراد، دولت‌ها، و نظام بین‌الملل را از نزدیک به هم مرتبط می‌سازد که لازم است برای بررسی آن دیدگاهی کلی‌نگر اتخاذ شود. گرچه می‌توان معنایی از امنیت فردی، امنیت ملی و امنیت بین‌المللی به صورت مفاهیمی در خود دریافت کرد، لیکن فهم کامل هر کدام از آنها منوط به ارتباط هر یک با دو سطح دیگر است.» (۲۰)

پرسشی که نه بوزان ونه والتز مطرح نمی‌کنند این است که کدام خصوصیات مشترک، این سه سطح را به هم متصل می‌کند؟ فارغ از دیدگاه‌های رئالیستی، ایده‌آلیستی، جامع و انحصاری در مورد امنیت، بیشتر افراد، دولت‌ها و نظام متحول جهانی منافع مشترکی در پیشگیری از لطمات وارده به خودشان (ممانعت از لطمات یا محدود ساختن آن)، بقای کوتاه مدت یا بلندمدت، استقلال، تقویت جامعه، ارتقای رفاه اقتصادی، محبوبیت، حسن شهرت، ثبات و حفظ نظام فرهنگی و عقیدتی خاص دارند. این منافع و علایق مشترک حداقلی، پیش‌شرط‌های تفریح‌طلبی، خلاقیت جسورانه‌تر، تخیل و معنویت‌خواهی هستند.

باری بوزان در تحلیل دولت ملی سه جزء تشکیل‌دهنده برای آن قابل است که عبارتند از: اساس طبیعی (فیزیکی)، ایده و ابراز نهادی. (۲۱) تعمیم این ابعاد به سطوح فردی و جهانی نیز مفید به نظر می‌رسد. بنابراین در سطح فردی لازم است بدانیم که چه چیزی بنیان طبیعی (فیزیکی) فرد را حفظ و تضمین می‌کند (غذا، بهداشت، انسجام روانی - اجتماعی و مانند آن) و افراد در چه نهادهایی (خانواده یا نهادهای مذهبی، آموزشی، تفریحی و کاری) عمل می‌کنند و کدام مفروضات فکری یا فرهنگی، آنها را به تبادل با یکدیگر می‌کشاند؟ چگونه زنان و مردان و گروه‌های اکثریت و اقلیت، امنیت را مفهوم‌بندی می‌کنند؟ در عمل افراد چگونه به محافظت از خویش می‌پردازند؟ چگونه نهادهای مربوط به آنها هویت فردی‌شان را تقویت یا تضعیف می‌کنند و چگونه از سلامت جسمانی و سلامت فکری‌شان حفاظت می‌کنند؟ شناخت این فرآیندها به ویژه برای برداشت جامع از امنیت لازم است.

همانطور که باری بوزان طرح می‌کند، در سطح ملی نیز، دانستن نکاتی در مورد اساس فیزیکی امنیت و چگونگی درک و مفهوم‌بندی آن توسط رهبران و شهروندان و اطلاع از کارکرد نهادهای کلیدی آن، از اهمیت بسیاری برخوردار است.

درک جهان به مثابه موجودیت تقسیم‌ناپذیر در اکتساب امنیت مشترک بین‌المللی، عنصری حیاتی به شمار می‌آید. لیکن برداشت‌های متنوع فردی و جمعی از نظام جهانی هم به همان اندازه شایان اهمیت است. نظام امنیت جهانی چگونه باید باشد و چه نهادهایی برای بیان و ابراز نهادی در این نظام لازم است؟ تصور نظام جهانی به رغم توسعه شتابان نهادهای حکومتی و غیرحکومتی بین‌المللی به مراتب دشوارتر از درک دولت ملی است. (۲۲)

آنچه لازم است به این مجموعه افزوده شود، مفهوم زمان است. زیرا برداشت‌ها از امنیت در هر کدام از این سطوح بر پایه مقیاس زمانی مورد استفاده، تفاوت خواهد کرد. مقیاس‌های بلندمدت عموماً دیدگاه‌های پرتأمل‌تر و کمتر شتابزده را در خصوص امنیت میسر می‌سازد تا دیدگاهی که بر واکنش به تهدیدات آنی و مستقیم مبتنی باشند. بنابراین ایجاد فضاهای ایمن و جوامع امن، مستلزم ملاحظه و ایجاد ارتباط بین فرآیندهای فردی، ملی و جهانی از لحاظ عناصر فضایی فکری و نهادی آنهاست.

با اینکه دریافت‌های مضیق از امنیت ملی بر اهمیت روابط (البته روابط خصمانه) صحه می‌گذارد، اما سرشت چندبعدی و کلی‌نگرانه این روابط را با تمرکز اصلی بر قابلیت نظامی و نیت‌سیاسی، نادیده می‌گیرد. به دلیل آنکه این امور بر چنین پدیده‌هایی تمرکز می‌کنند، اغلب از اثر عناصر نرم در روابط خصمانه غافل می‌شوند. اتکا بر قدرت جبری، به جای آنکه گزینه‌ها را افزایش دهد، آنها را کاهش می‌دهد. زیرا حتی در پیچیده‌ترین و منازعه‌آمیزترین روابط نیز، در کنار جنبه‌های خصمانه، جنبه‌های مبتنی بر همکاری (تعاون) نیز وجود دارند.

تأکید بر ماهیت مبهم و انعطاف‌پذیر روابط و تأکید بر روابطی که بازیگران به راحتی آن را تحکیم می‌کنند، به شرایطی خواهد انجامید که برای پیشبرد روابط با حاصل جمع غیرصفر و امنیت واقعی مناسب است. برای به حداکثر رساندن روابطی که اطمینان و اعتماد را افزایش دهد لازم است بازیگران کلیدی شیوه‌هایی از مذاکره را بیاموزند که فهم همدلانه را در همه مبادلات تقویت کند. (۲۳) به دلیل آنکه درسهای اولیه در خصوص اعتماد و امنیت را در روابط نزدیک شخصی خود می‌آموزیم، اصول بنیادین این مبادلات نزدیک باید اهمیتی معادل اشتغالات استراتژیست‌های بزرگ در مباحثات امنیتی کسب کنند. برای متخصصان «امنیت ملی» دشوار است که خود را با این امر هماهنگ کنند زیرا آنان امنیت فردی را حاصل وجود دولت



سخت می‌دانند و نه علت اولیه دولت امن. بنابراین استراتژیست‌ها مایلند امنیت اجتماعی را از عناصر نرم در معادلات امنیت ملی بدانند. لیکن حتی استراتژیست‌ها نیز تصدیق می‌کنند که اگر افراد، جوامع و اقلیت‌ها امنیت نداشته باشند، راهی وجود ندارد که بر اساس آن قدرت اجبارآمیز، بقای دولت را در بلند یا کوتاه‌مدت تداوم بخشد. حوادث اخیر در اروپای شرقی این را نکته را به وضوح نشان داده است. ولی در بخشهای فراموش شده دنیا مانند آفریقا، خاورمیانه و آسیای شرقی، سخن‌گفتن از امنیت ملی بر حسب قدرت نظامی و سیاسی در حالی که اکثریت گسترده‌ای از اهالی این کشورها از تهدیدات اقتصادی، نابودی محیط زیست، نقض حقوق بشر، فقدان هویت فرهنگی و تضعیف مداوم فرآیندهای بنیادین اجتماعی توسط فقر، بیماری و سوءتغذیه رنج می‌برند، دشوار است. بنابراین مفهوم‌سازی مجدد و جایگزین باید همان اندازه که به حفظ نهادهای دولتی اهمیت می‌دهد با ارتقای رفاه فردی و اجتماعی نیز هماهنگ شود. دلیل دیگر و شاید گیراتر برای اولویت فرآیندهای فردی، لزوم ایجاد مکانیسم‌های حمایتی توسط افراد برای خودشان است. به دلیل آنکه ممکن است لازم باشد این مکانیسم‌ها علیه خود دولت نیز برانگیخته شوند، بسیار مهم است که ایجاد آنها منوط و وابسته به وجود دولت نباشد. فلسفه سیاسی لیبرال می‌پندارد که اهمیت اصلی دولت در حفظ رفاه شهروندان است. چنین تصویری بر قرارداد بین حکومت‌کنندگان و حکومت‌شوندگان مبتنی است که در آن هر کدام از طرفین تعهدات خویش را نسبت به یکدیگر انجام می‌دهند و شهروندان انتظار حمایت، حراست و مراقبت ضروری از سوی دولت را دارند. زمانی که حکومت‌ها این قرارداد را نقض می‌کنند و به شیوه‌ای خودسرانه، فسادآلود و سرکوب‌گرانه عمل می‌کنند، مشروعیت از میان می‌رود و نهضت‌های مردمی حق دارند به دنبال جایگزین بگردند. جنبشهای مردمی جدید در اروپای شرقی، محدودبودن رژیمهای فاسد و سرکوبگر را نشان داده است.

با این حال ناامنی حکومتی یا دولت‌انگیزخته فقط خصلت رژیمهای سرکوبگر نیست. همه نهادهای دولتی گرایشهای متناقض دارند. از یک سو فلسفه وجودی آنها تضمین امنیت افراد و خرده فرهنگ‌هاست و از سوی دیگر و به صورت تمام عیار، نهادهای دولتی شهروندان را تهدید می‌کنند. بوزان بر وجود چهار نوع تهدید اجتماعی تأکید می‌کند که علیه شهروندان از

سوی دولت اعمال می‌شوند. این تهدیدات عبارتند از: تهدیدات فیزیکی (آزار، مجروح ساختن، کشتن)، تهدیدات اقتصادی (تصرف یا تخریب اموال، محرومیت از دستیابی به مشاغل یا منابع)، تهدید حقوق (زندانی ساختن و محرومیت از آزادیهای مدنی اولیه) و تهدید موقعیت و مناصب (تنزل درجه یا تحقیر عمومی) (۲۴). اینکه نهادها بتوانند به تولید ناامنی و تهدیدات اجتماعی در بین شهروندان پایان بدهند یا نه، منوط به آن است که این نهادها قوی باشند یا ضعیف، فاسد باشند یا سالم و در مورد وظایفشان دیدگاه «حداکثری» داشته باشند یا «حداقلی» (۲۵). البته به این هم بستگی دارد که شهروندان به شیوه‌ای جامعه‌پذیر شده باشند که بدانند چه وقت امنیت‌شان تهدید می‌شود و چه زمانی دولت خودسرانه عمل کرده و قراردادش را با مردم زیر پا می‌گذارد؟ واقعیت آن است که هیچ دولتی از تولید تهدیدات علیه شهروندانش مصون نیست و اینها باید در مقابل منافعی سنجیده شوند که از ارزیابی امنیت ملی حاصل می‌شود. تهدیدات داخلی علیه شهروندان به اندازه خطرات تهدیدات خارجی شایان اهمیت‌اند. با این حال آنها معمولاً به صورت تهدید مشخص نشده‌اند و باید به گونه‌ای باشند که روابط دولت و جامعه مدنی بتواند روشن و شفاف شود و اهداف حقیقی وجود نظام امنیتی دولت به آنها یادآوری شود. مثلاً کشورهایی که مجازات اعدام را لغو کرده‌اند، محدودیت‌ها و حدود روشنی برای قدرت دولتی مشخص کرده‌اند. این دولت‌ها با صرف نظر کردن از حقتشان در مورد مرگ و زندگی، نوعی تقدس برای زندگی قایل می‌شوند؛ در حالی که دولت‌هایی که لغو مجازات اعدام را نپذیرفته‌اند، آن تقدس را ندارند. دانستن این نکته جالب است که آیا تمایل به استفاده از خشونت علیه شهروندان (حتی به عنوان اعمال مجازات جرایم سنگین) با تمایل به استفاده از خشونت و تهدید در سطح بین‌المللی همبستگی دارد؟ به همین‌سان دولت‌هایی که از ابزارهای کشتار دسته‌جمعی برای دفاع از خود صرف نظر کرده‌اند، مرزهایی برای شیوه‌های مشروع یا مقبول دفاع خویش مشخص کرده‌اند و در این فرآیند با این اشاره که دولت‌های دیگر نیز باید محدودیت مشابهی اعمال کنند، خویش را ایمن‌تر می‌سازند. در ایالات متحده مدیران امنیت ملی با اقدام به تولید سلاحهای هسته‌ای و شیمیایی، شهروندان خود را در معرض خطر قرار می‌دهند. مثلاً کارخانه راکتی فلتس بدون دقت و توجه به محیط زیست، شهروندان برومفیلد و دنور را در معرض خطر قرار داده است. مرگ یا بیماری چه

تعدادی از شهروندان در مقابل هزینه‌های چنین کارخانه‌هایی لازم است تا بر منافع امنیت ملی حاصل از آن بچربد؟ طرح چنین پرسشهایی نشان می‌دهد که علایق خاص افراد و جوامع توسط کسانی که وظیفه تعیین امنیت ملی در معنای مضیق آن را بر عهده گرفته‌اند به صورت کمرنگ مورد توجه واقع شده است.

اگر برای دولت امکان داشته باشد که به صورتی عمل کند تا برای شهروندانش ناامنی به بار آورد، این امکان هم وجود دارد که شهروندان با توسل به شیوه‌هایی، همین کار را در قبال دولت‌ها انجام دهند. بنابراین ادعای هر کدام در مورد دیگری همواره بر حسب اینکه آیا به رفاه مطلق همه یا فلاکت مطلق آنها می‌انجامد یا نه، مورد ارزیابی قرار می‌گیرد. بنابراین امنیت، دموکراسی و برابری مفاهیمی درهم‌تنیده‌اند. روشن است که اینها قطب‌هایی هستند که لازم است برای تعامل سالم در کنار هم حفظ شوند. تأکید بر یکی از قطب‌ها مسایل خاص خود را پیش خواهد آورد. به بیان نوتروپ «ایده‌آل امکان آمیختن دلمشغولی‌های خود و دیگران به گونه‌ای است که تصمیمات عملی بتوانند بر یکی یا هر دوی آنها تأکید کنند.»

#### د. مرز و امنیت

تعریف و حفظ مرزها<sup>۱</sup> عنصر مهم مسأله امنیت است. چنین فرآیندی نیازمند تصویری از ماهیت مرز (سرزمینی، زبانی، فرهنگی، جنسی) و تصمیم در مورد نفوذپذیری بودن یا نبودن آن است. استدلال این مقاله آن است که مرزها حتی‌الامکان باید بالنسبه نفوذپذیر باشند اما به اندازه کافی هم متمایز باشند تا احساس هویت را به روشنی حفظ کنند. در واقع ارائه تعریف از مرزها بخشی از ایجاد امنیت است. مرزهای فردی، اجتماعی و ملی چیزی معادل غشای اولیه در بیولوژی مولکولی را به وجود می‌آورند. (۲۶) اینها به تسهیل هویت و افزودن فضاهای امن برای گروهها و خرده‌فرهنگ‌ها کمک می‌کنند. مرزهای باثبات و تعهد به عدم دخالت در امور داخلی دیگر کشورها یکی از عناصر ذاتی برقراری روابط صلح‌آمیز بین دولت‌های ملی است. مرزها وسیله تمکیک یک جامعه امنیتی از دیگری است. لیکن اینها لزوماً مانع‌الجمع نیستند و واقعیت اجتماعی، مملو از مرزهای همپوشانی است که گاه پرتناقض و مناقشه‌آمیزند

و گاه محل اجماع. برای مثال ممکن است مردان و زنان امنیت را به شیوه‌ای کاملاً متفاوت بفهمند، در حالی که مرزهای بین خودشان را بر هم می‌زنند و محدودیت‌های سراسری دولت ملی را که بخشی از آن هستند، می‌پذیرند. بالعکس، گروه‌های اقلیت قومی ممکن است بخواهند مرزهای محکم و روشن فرهنگی - زبانی دور خود ایجاد کنند.

ترسیم مرزهای سرزمینی خاص یا حتی مرزهای ایدئولوژیک، یکی از منابع اصلی مناقشه به ویژه در زمانی بوده است که دعاوی مغایری در مورد فضای واحدی وجود داشته است. یکی از مشکلات اصلی اندیشیدن در باب مفهوم جهان، دشواری ایجاد برداشت روشنی از مرز جهانی است. آیا این امر در مقابل ملت‌ها تعریف می‌شود یا شامل آنهاست؟ تنها از منظر فضاست که جهان مرزهای فیزیکی مشخص و روشن خود را دارد. مرزهای فکری و فرهنگی آن حتی پیچیده‌تر از این است و از همه فرهنگ‌های گوناگونی که در کل جهان وجود دارند، تشکیل می‌شود. همانطور که گروه مطالعاتی (AFSC) در مورد این سؤال متذکر شده است:

«وقتی مسایل مربوط به مرزها را از نظر می‌گذرانیم، با دو واقعیت مواجه می‌شویم: گرایش عمیقاً ریشه‌دار جوامع انسانی به تحکیم هویت خویش با برقراری مرز بین خودشان و دیگران و این واقعیت که چنین مرزهایی ممکن است دلخواهی بوده و اعمال آنها اغلب به انسانها و جوامع لطمه بزند.» (۲۷)

به این ترتیب در حالی که مرزها ابزار اصلی تعیین تفاوت بین افراد و دولت‌ها به شمار می‌روند، خصوصیات منفی نیز دارند. اینها مانعی در راه همبستگی انسانی‌اند و غالباً کسانی را از هم تفکیک می‌کنند که در غیر این صورت می‌توانستند آزادانه با هم معاشرت کنند. همین‌طور مرزها منبع بی‌ثباتی می‌باشند تا حدی که موجب منافشات قومی، زبانی و فرهنگی می‌شوند (در این خصوص می‌توان به مناقشه قره‌باغ اشاره کرد. منازعه مداوم در خاورمیانه نیز اساساً بر سر فضاهای امن برای فلسطینیان و اسرائیلی‌ها صورت می‌گیرد). همچنین مرزها با فراهم آوردن دسترسی ثروتمندان به منابع و محروم ساختن فقیران از آن می‌توانند روابط نابرابر طبقاتی را تداوم بخشند. (۲۸) از نظر بسیاری از مردم، تنها مواجهه با دولت، با پلیس و مأموران گمرک در مرزهای ملی انجام می‌شود. در آنجاست که بیگانگان احساس عدم امنیت می‌کنند و شهروندان از مواهب و تعهدات تابعیت خود برخوردار می‌شوند. دولت‌های ناامن دسترسی را

دشوارتر می‌سازند و هرچه دولتی قوی‌تر باشد، مایل است در مرزها بیشتر خطر کند. بنابراین نفوذپذیری، انعطاف‌پذیری<sup>۱</sup> و قابلیت دسترسی مرزهای ملی فاکتورهای در حال تکامل جامعه امنیتی جهانی هستند. چنین رژیم امنیتی نیازمند واحدهای مهمی است که به اندازه کافی بزرگ باشند تا اداره کارآمد مسایل عمومی تسهیل شود و لازم است به اندازه‌ای کوچک باشند که امکان ابراز کامل تفاوت‌های زبانی، فرهنگی و قومی را فراهم آورند. همچنین نیازمند حرکت آزادانه افراد بین مرزهاست؛ مانند آنچه در چند سال اخیر در اروپا روی داده است. اما این امر با هواداری متعصبانه از اراضی ملی و محروم‌ساختن کسانی که مایل به تغییر محل سکونت خویشند از دسترسی به آن سرزمین‌ها، میسر نخواهد شد. از سوی دیگر گشودن مرزها به روی جریان آزاد کار، منابع، آرا و افکار، مسایل خاص خود را در خصوص حفظ هویت و مزایا پدید خواهد آورد. پس در مورد راههای فراتر رفتن از تصورات مضیق در خصوص فضای ملی، کارهای بسیاری انجام نشده باقی مانده است. (۲۹) چنین پژوهشی برای پیشبرد فرآیندهای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی حیاتی است. اینان فرآیندهایی هستند که ایجاد امنیت و فرهنگ مدنی جهانی را موجب خواهند شد. (۳۰) اگر این نکته قدری آرماتی به نظر می‌رسد، بهتر است تصور کنیم که آیا پنجاه سال پیش کسی خیال می‌کرد که در ۱۹۹۲ اروپای متحدی خواهد بود که صاحب بازار مشترک و مرزهای مطلقاً نفوذپذیر باشد؟ بنابراین تحول جامعه اقتصادی اروپا<sup>۲</sup> نشان دهنده فرآیندهایی است که در دل تعریف‌های مختلف از امنیت جای دارند. فرآیندهایی چون همگرایی کارکردی، همکاری سیاسی، اعمال قدرت سیاسی در خط‌مشی‌های اقتصادی و اجتماعی کلیدی، ایجاد مکانیسم‌های نهادی برای بیان غیرخشونت‌آمیز نارضایتی‌ها و اعمال محدودیت و عمل متقابل<sup>۳</sup> بین دولت‌ها. درست است که خصوصیات منحصر به فردی محرک همگرایی در اروپا شده است، لیکن برخی انگیزه‌های بنیادین اکتولوژیک سیاسی و امنیتی نیز وجود دارد که شالوده دکترین‌های جدید امنیت مشترک را تشکیل می‌دهند. این عوامل دولت‌ها را وامی‌دارند تا بازتر و نفوذپذیرتر شوند. عوامل مذکور همچنین تغییرناپذیری حاکمیت ملی را به چالش طلبیده‌اند. (۳۱)

1. Malleability

2. EEC

3. Reciprocity

## هـ گامهای موقت در فرارفتن از امنیت ملی

در حالی که بحرانهای محیط زیست، توسعه و امنیتی یکی از راههای تشویق رفتار توأم با همکاری بیشتر است، دلایل دیگری نیز برای این کار وجود دارد. رابرت اکسلرد<sup>۱</sup> به شیوه قانع‌کننده‌ای استدلال می‌کند که خودخواهی شدید، حل مسایل توأم با همکاری غیرهابزی را تحمیل می‌کند. در نوشتاری در مورد «استحکام عمل متقابل» وی بر چگونگی استحکام رفتار توأم با همکاری بین بازیگران و چگونگی ایجاد نظم و امنیت خودجوش<sup>۲</sup> تأکید می‌کند. (۳۲) روشن است که افراد انسانی می‌توانند رفتار معقول توأم با همکاری و آرامش را بیاموزند. بنابراین کسانی که به نفع سیاست‌های یکجانبه و خصمانه در حوزه امنیت ملی استدلال می‌نمایند، گزینه‌های آینده را محدود و خود را آسیب‌پذیر می‌کنند.

بیشتر مباحثات معمول در مورد امنیت (۳۳) توجهات را از حوزه جامعه‌شناسی و سیاست امنیت (یعنی تجلی امنیت در روابط و تبادلات انضمامی بین نهادها و افراد) به مباحثات پنهان در مورد توانایی و اهداف نظامی می‌کشانند. مشکل اصلی این دیدگاه آن است که می‌پندارد امنیت داخلی و بین‌المللی قابل تفکیک بوده و پیگیری منافع ملی ضامن امنیت بین‌المللی است. از سوی دیگر کسانی که به ایجاد نظامهای امنیتی جهانی می‌پردازند، تفکیک ناپذیری امنیت را ذاتی پنداشته و پیگیری منافع ملی را کاملاً مغایر امنیت جهانی می‌دانند. (۳۴)

همانطور که به حد ملال‌انگیزی در این مقاله تکرار کردیم، تعیین امنیت نیازمند نوسان به پیش و به پس و بین سطوح فردی، ملی و بین‌المللی امنیت و تشخیص فرآیندهای اقتصادی - اجتماعی و سیاسی‌ای است که موجب تقویت یا مانع امنیت حقیقی می‌شوند. این به معنای کلنجار رفتن با پارادوکسها و تصدیق این نکته است که اغلب «راز ایمن بودن در خطر نهفته است» (۳۵) و اذعان به اهمیت «ایمن‌تر بودن نسبت به وضعیتی که تا به حال بوده‌ایم، لزوماً به منزله معیار تاریخی ایمن‌بودن به آن اندازه‌ی بی که ممکن است باشیم، نیست» (۳۶)؛ بلکه امنیت‌جویی به معنای دست زدن به خطرات محاسبه شده با همکاری دیگران است برای کسب نتایج دلخواه و مهیا کردن جوامع نسبتاً امن در همه سطوح تحلیل. مثلاً در سطح فردی، این به

1 . Robert Axelrod

2 . Self - propelling

معنای فرآیندهای اجتماعی شدن رادیکال، برقراری پیوندهای نزدیک حمایت‌آمیز و اجتماعی با خانواده، دوستان، همسایگان و همکاران و اصلاح فضاهای ناامن با انواعی از اقدامات جمعی است. در عین حال بالا بردن مشارکت در نهادهای سیاسی به ویژه در جاهایی که ضریب بیگانگی بالا و میزان مشارکت پائین است، تضمین می‌کند که نهادهای مبتنی بر نمایندگی در مقابل مطالبات شهروندان، پاسخگوتر و مسئولتر شوند. در سطح ملی اقدامات یکجانبه و دوجانبه‌ای وجود دارند که ممکن است موجب سوگیری سیستمهای دولتی در جهان گوناگون شوند. برای مثال اقدام یکجانبه نیوزیلند در رد دکترینهای بازدارندگی هسته‌ای و کوشش برای وضع شرایطی بر ماهیت تعهد استراتژیک، محرکهای مفیدی برای فهم مجدد دکترینهای استراتژیک مسلط می‌باشند. (۳۷)

این اقدامات یکجانبه می‌بایست با ایجاد پارادیمهای امنیتی جدیدی همراه شوند تا دفاع ملی را در برداشت مضیق، تضمین نمایند. تأمل و تعمق در این عرصه از سوی دانشمندانی چون گالتونگ، یوهانسن، بزراب و شارپ بر نیاز به فراتر رفتن از نیروی دفاعی تهاجمی به سمت نیروی دفاعی مدافع یا غیر تهاجمی و ایجاد راههایی که بدان وسیله آسیب‌ناپذیری بدون ایجاد ناامنی فرآیندها گسترش یابد، تأکید کرده است. به بیانی رادیکال‌تر، شارپ و دیگران به نفع نیروی دفاعی کاملاً غیرخسونت‌آمیز و مبتنی بر افراد غیرنظامی برای وضعیت‌های بی‌طرفانه یا غیرمتعهدانه سیاست خارجی یا به عنوان استراتژیهای جدید در داخل اتحادها، استدلال کرده‌اند. همه این استراتژی‌ها معطوف به غیرنظامی‌کردن امنیت ملی است تا حدی که شهروندان امکان آن را فراهم کنند. (۳۸)

با اینکه پیشنهادها در گذار به نظام امنیت جهانی مهم‌اند، اما بسیاری از آنها بر حفظ سیستم اجبارآمیز تهدید (البته از نوع نسبتاً ملایم آن) مبتنی‌اند. شواهد بسیاری در تأیید این دیدگاه وجود دارد که حفظ چنین سیستمی خود یکی از موانع تحقق امنیت در روابط غیراجبارآمیز است. با این حال، در وضعیت گذار، چنین پیشنهادهایی و پیشنهادهایی که گزارش کمیسیون پالمر<sup>۱</sup> در مورد امنیت مشترک ارائه کرده، تأکید می‌کنند که ملت‌ها نمی‌توانند انتظار کسب امنیت به زیان دیگری را داشته باشند. این پیشنهادها استعاره‌های مهم جدیدی فراهم می‌کنند

تا به ملت‌ها کمک کنند از دیدگاه‌های تنگ خصومت‌آمیز در مورد امنیت فراتر بروند و پلهای واقع بینانه‌ای بین برداشت‌های قدیمی و جدید از امنیت برقرار کنند. (۳۹)

ابتکارات منطقه‌ای معطوف به برقراری همگرایی (وفاق) کارکردی و تسهیل اعتماد، ارتباط و همکاری بین دولت‌های ملی نیز شایان اهمیت است. چنین به نظر می‌رسد که مجارستان، چکسلواکی و لهستان خواهان پیوستگی سیاسی و اقتصادی به EFTA و EEC خواهند بود و محال نیست که در پنجاه سال آینده در اروپا شاهد سیستم امنیتی یکپارچه‌ای باشیم. در حالی که EEC نمونه خاص همگرایی منطقه‌ای است، تعدادی از تلاشهای منطقه‌ای دیگر نیز برای تعیین خط‌مشی‌هایی که سرانجام از کوشش‌های تنگ‌نظرانه ملی برای تضمین امنیت جدا خواهند شد، مشاهده می‌شود. در حالی که بیشتر آنها مانند اروپا چشمگیر نیستند، اما می‌توانند به عنوان گام‌هایی در گذار به رژیمهای امنیتی منطقه‌ای و جهانی تشویق و تحسین شوند. برای مثال جمع‌آوری تسلیحات اتمی از قطب جنوب، منطقه عاری از سلاح هسته‌ای پاسیفیک جنوبی، منطقه عاری از سلاح هسته‌ای آمریکای لاتین و مذاکرات بر سر جامعه امنیتی واحد اروپا، در حالی که در چارچوب گفت‌وگوهای امنیتی ملی انجام شده‌اند، تلاش‌هایی برای گسترش تعداد نواحی امن در سطح منطقه‌ای به شمار می‌روند. این اقدامات با تمرکز بر تلاش برای رفع یا انتقال آنچه بالاترین تهدید برای همه محسوب می‌شود، جنگ هسته‌ای خواسته یا ناخواسته و سپس با ایجاد راه‌هایی برای جلوگیری از راه‌حلهای نظامی در مسایل منطقه‌ای، به حداقل رساندن جبهه‌گیری و قطب‌بندی و با اتخاذ خط‌مشی‌های دفاعی که برای دیگران ناامنی تولید نمی‌کند، صورت می‌گیرند. در همه مناطق مذکور هنوز راه درازی تا دستیابی به اهدافی که تاکنون جزئی از آنها به دست آمده است، وجود دارد. لیکن شرایط ژئوپلیتیک فعلی مساعدتر از شرایطی است که در سال‌های پیش از فروپاشی شوروی وجود داشت و آگاهی بسیار بیشتری (حتی میان استراتژیست‌های سنتی) در خصوص لزوم برداشتن گام‌های سریعتر برای رهایی از استراتژی‌هایی که نتیجه معکوس می‌دهند، وجود دارد. برای مثال فرآیندهایی نظیر کنفرانس امنیت و همکاری اروپا در استکهلم، اعتماد بیشتری میان دولت‌ها ایجاد کرده و تأییدکننده بسیاری از مفاد این مقاله است. لیکن اگر قرار باشد که این فرآیندها به گام‌های منطقه‌ای گسترده‌ای در جهت رژیم امنیتی جهانی منجر شود، لازم است توسعه یافته و در مناطق خارج



از اروپا نیز به کار گرفته شود. (۴۰) نکته مهم در خصوص بسیاری از این تحولات، آن است که اینها نشانگر پاسخ دولت به خواسته‌های مردمی هستند و از این لحاظ به شیوه‌ای مترقیانه سطوح فردی، ملی و بین‌المللی را توأمان مورد توجه قرار می‌دهند.

به هر حال اینک بر عهده علمای علوم اجتماعی است که نشان دهند ارزشهای مندرج در دیدگاه جامع راجع به امنیت، صلح، عدالت، حقوق بشر، توسعه، حفظ محیط زیست و آینده پایدار، همگی بدون سیستمهای تهدید و اجبار توأم با عنف میسر خواهد بود. تعارضات دهشتناکی که به وسیله افراد بیمارگون در داخل و ملت‌های تهدیدگر در سطح بین‌المللی به وجود می‌آیند، پاسخی بیش از شعارهای کلیشه‌ای را می‌طلبند. افرادی که به دگرگونی اجتماعی - سیاسی، علاقه‌مندند، موظفند نشان دهند که چگونه باید با تهدید بالقوه و بالفعل خشونت مواجه شد. لازم است بدانیم که کدام انگیزه‌های غیرخشونت‌بار و غیر اجباری برای حل و فصل منازعات اجتماعی و سیاسی بین افراد، گروهها، ملت‌ها و در سیستم جهانی به طور کلی قابل استفاده است؟ چه مکانیسم‌هایی برای جلوگیری از مناقشات خشونت‌بار و حل و فصل آنها وجود دارند که می‌توانند امنیت واقعی و روابط صلح‌آمیز را تقویت نمایند؟ چه نهادهایی می‌توانند به طرفهای منازعه کمک کنند تا آن را حل و فصل نمایند؟ کدام سازمانهای حکومتی و غیر حکومتی می‌بایست جایگزین ارگانهای اجبارگر شوند؟ مهم‌تر از همه این مسأله بنیادی است که آیا در جهانی که به این شیوه افراطی بین فقیر و غنی تقسیم شده است، امنیت واقعی می‌تواند برای هر کس وجود داشته باشد؟

پرسشهای بسیاری می‌تواند و باید مطرح شود؛ لیکن علایم بسیاری وجود دارند که نشان می‌دهند جهان در آستانه یک جابه‌جایی پارادایمی از سهم اساسی روابط به ادراکی جامع‌تر قرار دارد. چنین نیست که یک شبه، تهدید، اجبار و خشونت خاتمه یابد؛ بلکه مشروعیت‌زدایی از خشونت (که در بسیاری از نقاط جهان در حال انجام است)، فرصت‌های جدید و مهمی برای تقویت و پیشبرد امنیت واقعی فراهم آورده است. ابتکارات پرزیدنت گورباچف نیروی قدرتمندی بود که به این گذار کمک کرد و تا حدود زیادی موضوعیت خط‌مشی امنیت ملی ایالات متحده در آن زمان را از میان برد. با این حال در مورد دوره بعد از مهار و در خصوص خصومت‌های قومی کهنه و ناسیونالیسم‌های جدید، علامت سؤالهای بسیاری وجود دارد، لیکن

مشروعیت زدایی شگفت‌آوری از خشونت به عنوان وسیله مناسب برای برخورد با منازعات و تولید امنیت، در جریان است.

همراه با این فرآیند، باید فعال‌سازی مجدد نگرشهای جهانی هم وجود داشته باشد تا افقهای دید مردم و سیاست‌گذاران را وسعت بخشد. [برای مثال حمایت از تقلیل رقابت شرق و غرب با مساوات گسترده‌تر بین شمال و جنوب و به رسمیت شناختن ابعاد متنوع روانی و معنوی امنیت.] (۴۱) در سمینار دانشگاهی سازمان ملل در مورد تیار دو شاردن<sup>۱</sup> در ۱۹۸۵، اهمیت قابل توجهی به ضرورت دگرگونی خودآگاهی داده شد:

«پس، برای مواجهه با صلح باید دگرگونی دیگری هم به موازات آن و در جهت تحول از آگاهی قبیله‌ای و ملی به آگاهی جهانی صورت گیرد. باید احساس تعلق به کل اجتماع بشری و شهروند کل سیاره بودن را فعال کنیم. باید چشم‌اندازی تصویر کنیم که از آن به کره ارض و کل اجتماع بشری به عنوان یک کل بنگریم. در این لحظه از تاریخ فقط نیازمند سمبل صلح نیستیم؛ بلکه به مدیران صلح هم احتیاج داریم. متفکرانی که بتوانند این سمبل را به افق آگاهی، چشم‌انداز، بینش و حکمتی مبدل سازند که ما را در پرداختن به صلح (و امنیت) به مثابه مسأله‌ای جهانی یاری کند.» (۴۲)

روشن است که این اظهارات به خودی خود ایجاد سیستم امنیتی جدید جهانی را تضمین نخواهد کرد و به توقف منازعات مخرب که در بسیاری از نقاط جهان جریان دارد، منجر نخواهد شد. به محله‌ها و شهرهای امن هم ختم نخواهد شد و غول هسته‌ای را به بطری باز نخواهد گرداند. اما اینها ایده‌های مهمی هستند و تا جایی که به گفتمان امنیتی مبدل شوند، بهترین فرصت را برای جهانی امن‌تر و ایمن‌تر فراهم خواهند آورد. وظیفه طراحی و اجرای سیستم امنیت جهانی آسان نخواهد بود اما باید از جایی آغاز شود. اصلاح برداشت‌های رایج از آنچه امنیت را به وجود می‌آورد و مبادله با کسانی که از واژه امنیت برای واژگونی امنیت دیرپا و واقعی استفاده می‌کنند، شروع خوبی است. تحدید حدود ماهیت شهودی و مفروض امنیت، به گونه‌ای که در روابط و مبادلات انسانی معمول متجسم است، باید ابزارهای تعیین حدود قابل استفاده بودن آن را در مورد سازمانها و سیستمهای پیچیده‌تر، مشخص کند.

فروکاستن فرآیندهای کلان به فرآیندهای خرد محال است اما فرآیندهای خرد می‌توانند بسیاری از سرنخها در خصوص چگونگی فهم، مفهوم‌سازی و تحقق امنیت بیشتر در آینده را به دست دهند.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

## یادداشت‌ها

1. See, N. Traeger Frank and Frank L. Simone "An Introduction to the study of national security " in Frank N. Trager and Philip Kronenberg (eds), *National Security and American Society*, Lawrence, University Press of Kansas, 1973, pp. 35 - 51.
2. Wolfers, Arnold, *Discord and Collaboration Baitinore*, Johns Hopkins Press, 1962 and Barry Buzan, *People States and Fear: The National Security Problem in International Relations*, Brighton, The Harvester Press and University of North Carolana Press, 1983, especially Introduction and Chapters 1-4 & 8-9.
3. Morris, William, *The American Heritage Dictionary of the English Language*, Boston, Houghton Mifflin Co., p. 1173.
4. Wildavsky, Aaron, *Searching for Safety & New Brunswick*, London, Transaction Books 1988, P.5.
5. Northrup, Terrie, *Personal Security & Political Security: The Relationship Between Conception of Gender & War*, Syracuse University, Vol 12, pp 2-3.
6. Ibid, pp. 4,5.
7. Ibid, p.3.
8. See Tickner, Anne, *Redefining Security: A Feminist Perspective*, Philadelphia, 1989.
9. Northwp, Terrie, *Porsonal Letter to Author*, March 5<sup>th</sup>, 1990.
10. See Caroline, Thomas, *In Search of Security: The Third World in International Relation*, Boulder, Co Rienner Publishers, 1987.
11. به شکل حداقلی و در معنای منفی، امنیت، تحت آسیب‌های فیزیکی، عاطفی یا ایدئولوژیک قرار نگرفتن است. آسیب‌هایی که ممکن است به ناتوانی موقت یا همیشگی و یا مرگ بیانجامد. اما در معنایی مثبت‌تر امنیت، داشتن اطمینان برای خطر کردن و اقدام منهورانه و ماجراجویانه است.
12. Walzer, Michael, *Spheres of Justice: A Defnae of Pluralism and Equality*, New York, BasicBooks, 1983.
13. برای برخی تأملات جالب توجه در مورد قدرت جامع، رجوع کنید به:  
- Boulding, Kenneth, *Three Faces of Power*, London, Sager Publications, especially Chapter 11, pp 171-186.
14. Epitomized by Morgenthau, Hans, *Politics Among Nations*, N.Y.: Knopf, 1974.
15. See John, Herz, "Idealist Internationadism and the Security Dilemma", *World Politics*, Vo12, 1950, pp157-180.
16. نویسندگانی که وقت زیادی را صرف پرداختن به دیدگاه‌های ایده‌آلیستی دیگر در مورد امنیت کرده‌اند، عبارتند از:  
جان کالتونگ، کنت بولدینگ، الیزبولدینگ، ساتول مندلوویتز، ریچارد فالک و رابرت جانسون.
17. Boulding, Kenneth, *Three Faces of Power*, london, Sage Publications, 1989, p 23.

18. *People, States and Fear*, op.cit, p14.
19. Waltz, Kenneth, *Man, the State and War*, NY Columbia University Press, 1959.
20. *People, States and Fear*, op. cit, p2 45.
21. Ibid ,p.40.
22. Boulding, Elise, *Building a Global Civic Culture*, Columbia, Teachers College Press, 1988.
۲۳. جالب توجه است که چگونه وقت اندکی برای آموزش‌های مربوط به روابط انسانی و تکنیک‌های مذاکره به دیپلمات‌ها و استراتژیست‌ها اختصاص می‌یابد. گمان می‌رود که این امور مشهوداً درک می‌شوند و به دقت و توجه خاصی نیاز ندارند. در کلاس در مورد گزینه‌های آلترناتیو امنیت، جلسه خاصی را به امنیت رابطه‌ای اختصاص می‌دهم، زیرا آن را در تعیین روابط امنیتی بهینه بین سازمانها و ملت‌ها بسیار مهم می‌دانم. رجوع کنید به:
- Boulding, Elise, "The Child and non violent social change " in I.Charney, Ed., *Strategies Against Violence*, Boulder, Westview Press ,pp.101-132.
24. Ibid. p.20.
25. Ibid,p.21.
۲۶. یکی از مسایل کلیدی تکامل این است که چه چیزی باعث رشد، تقسیم و نمو نخستین سلول شد. به طور خاص مسأله مهم چگونگی چسبیدن سلولها به یکدیگر برای تشکیل غشاست. هارلدهوروتیز در کتاب جذاب خود، اظهار می‌کند که هیدرورکنهای آمفیپلیک (Amphiphilic)، یا ملکولهای دارای انتهای چرب و انتهای قابل حل در آب، در شرایط صحیح به یکدیگر می‌چسبند و غشا را تشکیل می‌دهند. در این حالت قسمتهایی از این ماده غشایی به خودی خود به صورت سطوح محصور در خواهند آمد و فردیت بیولوژیک روی خواهد داد.
27. Reflections of an AFSC Working Group, "Borders and quaker values ",Philadelphia, AFSC, 1989.
28. Ibid, PP.7-8 .
29. R.B.Walker, *One World, Many Worlds: Struggles for a Just World Peace*, Boulder, LynneRienner Publishers, 1988, pp.120-121.
30. *Building a Global Civic Culture: Education for an Interdependent World*, op.cit.
31. Brundtand, Gro Herlem, *Our Common Future*, Oxford, Oxford University Press, 1989.
32. Axelrod, Robert, *The Evolution of Co Operation*, NY, Basic Book, 1984, pp. 169 – 192.
۳۳. دکترین‌هایی که روابط استراتژیک بین ابرقدرتها را توضیح می‌دهند: دکترینهای دفاعی تهاجمی و غیرتهاجمی استفاده از تهدید نظامی، دیپلماسی زور، و آینده اتحادها در عصر بعد از مهار و غیره.
۳۴. مردم، دولت‌ها و هراس، پیشین، ص ۲۵۰ که بحثی جالب در مورد سفسطه‌های ایده‌آلیسم و رئالیسم دارد.
35. *Searchning For Safety*, op.cit, p205.
36. Ibid,p.209.
۳۷. برای تحلیلی از مورد نیوزیلند مراجعه کنید به:
38. See Galtung, John, *There Are Alternatives*, U.S, Durafour, 1984.
- Clements, Kevin, *Back from the Brink:The Creation of a Nuclear Free New Zealand*, Wellington/London, Allen and Unwin Ltd, 1988.

38. See *There Are Alternatives, U.S.*, op.cit.
39. See Palme, Olaf, et al, *Common Security; A Programme for Disarmament*, London, PanBooks, 1982.
40. See Clements, Kevin, "Common security in the Asian Pacific region: problems and prospects", *Alternatives*, VolXIV Number 1, January 1989, pp. 49 – 76.
41. See Graham, Kennedy, *National Security Concepts of Stats*, New York, Taylor and Francis for UNIDIR, P.168.
42. Cousins Ewart in "Humanity's quest for unity :A UN teilhard colloquium", Leo Zonnevelded., UN University of Peace , 1985, pp.29-30.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی